

۲۷ خشوان ۱۸۷۵

جهت مفظ قدوسیت این نشریه از دور اندافتن آن فودداری فر*ما*یید.

חיי שרה

<u> 5 ن ت کری روشت ک بر</u>

در اين پاراشا ميخوانيم اوراهام آوينو از غلام خود اليعزر ، درخواست نمود به خاران برود و برای پیصحاق همسری را پیدا نماید، این مورد بسیار مهم بود زیرا صحبت در مورد ادامهٔ قوم ییسرائل بود و در اینجا ، اوراهام آوینو بذر این قوم را می کاشت. به همین سبب ، اوراهام آوینو به الیعزر آدرس دقیق میدهد که به خاران رفته و در نزد خانوادهٔ پدریاش ، همسری را برای پیصحاق پیدا کند، اوراهام آوینو تأکید نمود که نباید از خانوادههای کنعان که نفرین شده هستند ، برای پیصحاق همسری را انتخاب کرد، الیعزر ده شتر را بار نمود و به سوی خاران به راه افتاد، راشی در تفسیر خود مینویسد اوراهام آوینو به الیعزر وصیتنامهای داد که نشان مىداد اوراهام أوينو تمام ثروت خويش را به ييصحاق میدهد تا این مورد یافتن همسر را آسانتر نماید، در ابتدای پاراشا خوانديم تمام مردم خِت ، اوراهام آوينو را نمايندهٔ خد-اوند حساب مى كردند، علاوه بر اين همه احترام ، اوراهام آوينو ثروت زيادى داشت ، ولى با اين حال ، نه اوراهام آوينو و نه اليعزر بر اين موارد مادی حساب باز نکردند ، بلکه چشم امید خویش را به خد-اوند دوختند، اوراهام آوینو قبل از فرستادن الیعزر به او میفرماید: "خد-اوند آسمان که مرا از خانهٔ پدری و زادگاه من برداشت ، خد-اوندی که با من سخن گفت و برای من قسم خورد این سرزمین را به نسل تو خواهم داد ، او فرشته خویش را جلوی تو

از اینجا میبینیم اوراهام آوینو نه بر این که نمایندهٔ خد-اوند هست حساب باز می کند و نه بر این که از ده آزمایش خد-اوند سربلند

بفرستد تا از آنجا همسری را برای فرزندم بیاوری "٠

بیرون آمده بود ، و نه بر دارایی خود ، بلکه به درگاه خد-اوند تفیلا خوانده که فرشته ای را بفرستد و ربی اوراهام بن عزرا در تفسیر این مورد می نویسد:

"اوراهام آوینو تفیلا خواند که خد-اوند ، الیعزر را در این مأموریت موفق نماید".

خود الیعزر نیز قبل از راه افتادن تفیلا خواند که خد-اوند با اوراهام نیکی کند و همسر مناسبی برای ییصحاق بفرستد، وقتی هم ریوقا به نزد او آمد و در امتحانی که الیعزر در نظر گرفته بود ، موفق شد و الیعزر متوجه گشت که ریوقا از خانوادهٔ اوراهام آوینو است ، از خد-اوند تشکر کرد که با اوراهام نیکی نمود، وقتی هم الیعزر تمام ماجرا را برای بتوئل و لاوان که برادر و پدر ریوقا بودند تعریف کرد ، الیعزر هیچ بزرگی را به خود نسبت نداد ، بلکه در تمام مراحل ذکر نمود که خد-اوند با اوراهام آوینو نیکی کرده است.

از این مورد باید پند گرفته و در هر کاری که شروع میکنیم ، با وجودی که تمام شرایط و وسایل لازم آن مورد را داریم ، باید به درگاه خد-اوند تفیلا بخوانیم که در آن راه ما را موفق نماید ، بدون اینکه بر توانایی و استعداد خود تکیه کنیم. در انتها نیز ، وقتی آن کار را انجام دادیم ، باید از خد-اوند تشکر کنیم که ما را در این عمل موفق نموده است. نباید تصور کنیم استعداد و توانایی ما ، موفقیت را برای ما به ارمغان آورده ، زیرا این خد-اوند است که این تواناییها و استعدادها را به ما داده است. باید تمرین بسیاری کرد تا به این طرز فکر و رفتار عادت نمود.

تاری**۵ ۸۷۸ نشریه ۸۷۸ نشریه ۸۷۸**

در شولخان عاروخ ، قسمت اورخ خییم ، فصل ۲۳۰ هلاخا آمده است که فرد همواره باید برای آیندهٔ خویش تفیلا بخواند و به خاطر گذشته تشکر کند ، برای مثال ، قبل از اینکه شخص وارد شهری شود ، باید تفیلا بخواند و بگوید: "خد-اوندا ، مرا به سلامت وارد این شهر کن"

و وقتی وارد شهر شد ، باید از خد-اوند تشکر کند و بگوید:

 $^{\prime\prime}$ خد-اوندا ، متشکرم که مرا به سلامت وارد این شهر نمودی

در موقع خروج نیز باید تفیلا بخواند و بگوید: "خد-اوندا ، مرا به سلامت از این شهر خارج کن"

و بعد از خروج نیز باید از خد-اوند تشکر کند و بگوید:

"خد-اوندا ، متشكرم كه مرا به سلامت از این شهر خارج نمودی".

از این هلاخا می آموزیم که همواره باید به درگاه خد-اوند تفیلا خواند که آیندهٔ ما را به خوبی پیش آورد و از خد-اوند به خاطر گذشته تشکر کنیم، حتی برای فعالیتهای پیش پا افتاده و معمولی،

همواره باید این تفیلا را بخوانیم، اگر واقعاً در این فعالیتهای ظاهراً پیش پا افتاده تأمل کنیم ، متوجه میشویم موفقیت در آنها به همین سادگیها هم نیست، برای مثال ، هر فردی ، وقتی صبح از خواب بیدار میشود ، به تنهایی لباسهای خود را میپوشد و نیازی به کمک دیگران ندارد ، ولی اگر یک روز ماهیچهٔ گردن ، کمر یا کتف او بگیرد و به خاطر درد شدید ، شخص نتواند تکان بخورد ، پس برای همین فعالیت سادهٔ تعویض لباس نیز نیازمند کمک دیگران خواهد بود.

ربی الکساندر زیسکیند ، نویسندهٔ کتاب اساس و ریشهٔ عبادت خد - اوند ، همواره قبل از هر کاری می گفت:

"خد-اوندا من را در این کار موفق کن"

و بعد از انجام آن کار میگفت: "متشکرم خد-اوندا که من را در این کار موفق نمودی".

وقتی انسان به این طرز رفتار عادت نماید ، رفته رفته احساس می شود، می کند بیشتر به خد-اوند متصل می شود،

با قامتی صاف و پر جرأت

روزی در در مرکز شهر روم ، اعلامیهای آویخته شد که تعجب همه را برانگیخت، در اعلامیه نوشته شده بود: "هر شخصی که حاضر باشد با شیر قیصر بجنگد و بر او غلبه نماید ، هزار سکهٔ طلا خواهد گرفت".

مردم بر سر این اعلامیه بحث راه انداختند. یکی میگفت:

"دیگر زمان گلادیتورها تمام شده ، چرا باید جان خود را به خطر
انداخته تا برای قیصر سرگرمی درست کنیم؟!" دیگری میگفت:
"جنگیدن با شیر؟ ما که اسباب بازی نیستیم" و غیره و بالاخره ،
همه و حتی پهلوانان و افراد پر جرأت نیز از بازیچه شدن به دست
شیر قیصر صرفنظر کردند.

شخصی به نام فیلیپ این اعلامیه را دید و با خود گفت: "همین طوری نیز من از زندگی سیر شدهام و چندین بار میخواستم خودکشی کنم ، پس میروم و خود را معرفی میکنم ، اگر زنده ماندم و بر شیر غلبه کردم ، که خوب ، هزار سکه طلا میگیرم و سر و سامانی به زندگی خود میدهم و اگر هم موفق نشدم ، مردن از این زندگی بهتر است".

با این فکر ، فیلیپ به سمت دربار قیصر رفت و برای مسابقه با شیر ثبت نام نمود در موقع ثبت نام ، به فیلیپ گفتند: "پس از امضا ، هیچ راه برگشتی وجود ندارد و در هر صورت باید با شیر بجنگی تو فقط با یک چوب در مقابل شیر ظاهر می شوی و یک ماه وقت داری تا تمرین کنی ."

فیلیپ با بیمیلی به این توضیحات گوش داد ، برگه را امضا نمود و از دربار قیصر خارج شد. در موقع خروج از کنار قفس شیر عبور کرد و شیر نعره کشید. ترس تمام وجود فیلیپ را در بر گرفت و با خود گفت:

"این چه اشتباهی بود که کردم؟ مگر از جان خود سیر شدهام که میخواهم خود را به چنگ و دندان شیر بیاندازم؟" و با همین افکار، ترسان و لرزان به محلهٔ خود رفت.

یکی از ریش سفیدان محل که رنگ سفید صورت فیلیپ را دید ، از او پرسید: "فیلیپ چه اتفاقی افتاده؟ چرا رنگ صورتت مثل گچ سفید شده است؟"

نشریه ۸۸۷

فیلیپ موضوع را برای آن ریش سفید تعریف کرد و گفت: "من ثبت نام کردم زیرا از زندگی ام خسته شده ام ، ولی نعرهٔ شیر ترس بسیاری در دل من انداخته است و حال نمی دانم چکار باید بکنم"، ریش سفید با آرامی گفت: "اگر با جرأت و قامتی صاف جلوی شیر بایستی و از او نترسی ، می توانی بر او غلبه کنی".

فیلیپ با بی حوصلگی پرسید: "آخر چطور نترسم؟ من فقط نعرهٔ این شیر را شنیدم و تا الان تمام بدنم از ترس می لرزد".

ریش سفید گفت: "تنها راه حل همین است ، تو باید بر این ترس غلبه کنی و در مدت این سی روز باید تمرین کنی از همین امروز شروع کن و رفته رفته بر این ترس غلبه کن و هر روز ، چالش جدی تری را برای خودت در نظر بگیر تا اینکه در روز آخر بتوانی با قامتی صاف جلوی شیر بایستی و بر او غلبه کنی".

فیلیپ به حرف آن ریشسفید گوش کرد و به فکر افتاد که چطور هر روز تمرین نترسیدن کند، همان روز ، به نزد یکی از دوستان خود که مارگیر بود رفت و گفت:

"من میخواهم در مقابل یکی از خطرناکترین مارهایی که داری بایستیم".

دوست فلیپ علت را پرسید و وقتی داستان را شنید ، یکی از خطرناکترین مارها را در گوشهای از اتاق نگه داشت و فیلیپ را صدا کرد. فیلیپ نیز جلوی مار ایستاد. ابتدا ترس تمام بدن فیلیپ را در بر گرفت ، ولی فیلیپ با خود زمزمه کرد و گفت: "این مار به حد کافی از من دور است و دوستم او را نگه داشته است ، پس نمی تواند آسیبی به من برساند"، و نیز این جمله را با خود گفت تا اینکه پس از چند دقیقه ، توانست با قامتی صاف جلوی این مار بایستد. سپس فیلیپ از دوست خود تشکر کرد و از او جدا شد.

روز بعد ، فیلیپ به خانهٔ یکی از ثروتمندان شهر رفت این شخص در خانهٔ خود دو سگ ترسناک داشت او پشت در ایستاد و سگها با دیدن فیلیپ شروع به پارس کردن و کوبیدن خود به در آهنین کردند دوباره ترس تمام وجود فیلیپ را در بر گرفت ، ولی فیلیپ سعی کرد بر ترس خود غلبه نماید و صاف بایستد و زیر لب زمزمه کند: "شما سگها پشت درب آهنین هستید و جز پارس کردن نمی توانید هیچ آسیبی به من برسانید".

به همین صورت ، هر روز فیلیپ به صورتی بر ترس خود غلبه میکرد تا اینکه روز مسابقه فرا رسید، دور تا دور مردم نشسته بودند و قیصر نیز به میدان آمد و بر روی صندلی خود نشست، فیلیپ با یک چوب وارد میدان شد و با علامت قیصر ، قفس شیر باز شد و شیر نیز نعرهزنان وارد میدان شد، بر خلاف تصور همه ، فیلیپ با قامتی راست جلوی شیر ایستاد و در برابر نعرههای شیر زیر لب زمزمه میکرد: "تو فقط یک گربهٔ بزرگ هستی و نمی توانی هیچ آسیبی به من برسانی".

یک دفعه شیر خیز گرفت و به طرف فیلیپ حمله کرد و فیلیپ نیز چوب خود را بلند کرد و در گلوی شیر فرو کرد

و در کمتر از یک دقیقه ، شیر خفه شد و روی زمین افتاد همه فیلپ را تشویق کردند و قیصر نیز هزار سکه پاداش به فیلیپ داد. در زندگی روزمره ، غریزهٔ بد آزمایشهای بسیاری را سر راه فرد قرار می دهد که وی با خود فکر می کند ، نمی تواند بر غریزهٔ خود غلبه نماید و همین باعث می شود که به دام گناه بیافتد. ولی اگر انسان به قدرت خود ایمان داشته و با قامتی صاف و پر جرأت جلوی غریزهٔ خود ظاهر گردد ، بدون شک بر غریزهٔ خود پیروز خواهد شد.

بیداری از خواب غفلت

در این پاراشا میخوانیم الیعزر به خاران میرود تا برای ییصحاق همسری پیدا نماید، توراه این مورد را دو بار با تمام جزئیات مینویسد که در این باره راشی تفسیر میکند: "سخن غلام پدران از توراه فرزندان بالاتر است ، زیرا بسیاری از هلاخاها و موارد توراه در یک حرف از توراه به رمز رسانده شدهاند ، ولی در

اینجا ، توراه داستان الیعزر را دو بار با تمام جزئیات تعریف می کند".

این سؤال معروف است که چه مورد ویژهای در سخنان الیعزر وجود دارد که توراه دو بار آن را تعریف می کند؟

قبل از پاسخ لازم است حکایتی را تعریف کنیم:

یک بار شخصی به نزد ربی ییسرائل از سالانط آمد و گفت:

"بیشتر اوقات ، در کنیسا من به عنوان شالیخ صیبور تفیلا را میخوانم و چون صدای من بسیار خوب است ، همه مات و مبهوت صدای من را میشنوند و این باعث میشود من متکبر شوم و من نمی توانم بر این تکبر خود غلبه نمایم، به نزد شما آمدهام تا پیشنهاد دهید چگونه بر این تکبر غلبه کنم".

ربی ییسرائل که این شخص را میشناخت به او فرمود:

"پیشنهاد من این است که وقتی تفیلا میخوانی ، کمی صیصیت خود را از سرت پایین بیاوری و به مردم نگاه کنی تا متوجه شوی بیشتر جماعت نمیتوانند حتی صدای تو را تحمل نمایند، وقتی با چشمان خود ببینی که مردم از صدای تو خوششان نمیآید ، دیگر هیچ تکبری سراغ تو نخواهد آمد!"،

این مورد ممکن است برای هر کسی اتفاق افتد که در رویای خود فکر نماید که او تک است و هیچ رقیبی ندارد. الیعزر نیز در چنین رویایی بود که دختر او در دنیا تک است و واقعاً مناسب ییصحاق آوینو میباشد. برای اینکه اوراهام آوینو ، الیعزر را از این رویا بیدار نماید، او را صدا نمود و فرمود:

"تو از نسل کنعان هستی که نفرین شده و خد-اوند من را براخا کرده است. پس هیچ راهی وجود ندارد که نفرین شده با شخص برکت شده ازدواج کند. علاوه بر این ، به جای این که من به دنبال همسری برای پسرم باشم ، تو را مأمور این کار می کنم تا از خواب غفلت بیدار شوی و برای اینکه مطمئن شوم این مأموریت را به بهترین نحو انجام می دهی ، باید قسم بخوری که در این کار هیچ کوتاهی نخواهی کرد.."

با این سخنان ، اوراهام آوینو به الیعزر فرمود نه تنها دختر او مناسب بیصحاق نیست ، بلکه خود او نیز در انجام چنین مأموریتی مطمئن نیست و باید قسم بخورد تا صداقت خود را ثابت نماید.

الیعزر به این مأموریت فرستاده شد و به درگاه خد-اوند تفیلا خواند تا او را در این مأموریت قبول نماید و در تمام طول راه بر رفتار و کردار خود کار کرد تا از خواب غفلت و این رویا بیدار شود. وقتی الیعزر به نزد لاوان و بتوئل رسید و گفت: "من غلام اورام هستم" ، ثابت نمود که دیگر در عالم خواب و خیال سیر نکرده ، بلکه از خواب غفلت بیدار شده است. پس این مطلب دو بار نوشته شده ، بار اول برای اینکه الیعزر بر رفتار و کردار خود کار کرد و بار دوم برای این که الیعزر ثابت نمود که از خواب غفلت و رویا بیدار شده است. این عمل الیعزر باعث گشت که هم از نفرین کنعان رها شود و شخصی براخا شده باشد و هم زنده وارد عالم آتی گردد.

شود و شخصی براخا شده باشد و هم زنده وارد عالم اتی کردد.

باید از این مورد پند گرفته و همواره با تواضع رفتار نمود و در رویا

زندگی نکنیم که کار ما بهترین است و بهتر از ما وجود ندارد و

غیره ، بلکه باید از خواب غفلت بیدار شده و فهمید این خد-اوند

است که به شخص توانایی ، ثروت و احترام میدهد و اگر فرد

مزکی به احترام میشود ، نه به سبب سعی و تلاش شخص است

بلکه از جانب خد-اوند میباشد. رفتار صحیح و تواضع آنقدر مهم

است که توراه این داستان را با تمام جزئیات دو بار نوشت.

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نمایندهای برای جمع آوری کمک به نشریه ندارد:

الماره ١٥٥ فروشكاه وفرميان ملفى المرائل شماره ١٥٥ فروشكاه آقاى فرميان

 \star قای کهن فولادی ۱۸۹۸ \star اهای کهن فولادی ۱۸۹۸ و بان بان علیا شماره \star کفرسابا: آقای داده کهن تلفن \star اولی و بان و بان ا

🖈 ناتانیا: آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۸۸۸۸۸ - ۵۵۰

🖈 تارنمای: پاراشای هفته ۱ پاراشای هفته ۲